

کالبدشناسی نظریه‌های ضد لیبرالیستی

محمد استوار



چکیده:

رساله اصلی این کتاب، پاسخگویی به چالشی است که علیه لیبرالیسم حداقل از زمان انقلاب فرانسه در فرهنگ سیاسی غرب مطرح شده است. متفکران ضد لیبرال به جذب و باز تولید گفتاری اقدام کرده‌اند که از تأمل در ریشه‌های تاریخی و تبعات منطقی آن غفلت ورزیده‌اند. البته ستایش آنها از مفهوم جامعه و اجتماع، مترادف با دولت‌گرایی، پیروی از یک رهبر و یا تعقیب مخالفان سیاسی برای نابودی آنها نیست.

○ The Anatomy of Antiliberalism
○ Stephen Holmes
○ Harvard University Press
○ 1993

نگرش منفی و تحقیرآمیز نسبت به لیبرالیسم را نمی‌توان چرایی گذرا در قرن بیستم تلقی کرد بلکه باید آن را یکی از ویژگی‌های فرهنگ سیاسی غرب دانست که لااقل از زمان انقلاب فرانسه مطرح بوده است. در قرن نوزدهم نیز دشمنان لیبرالیسم، از ژوزف مایستر گرفته تا فریدریش نیچه آمال و اندیشه‌های لیبرالی را به باد حمله گرفتند. این حملات در قرن بیستم از جوامع مختلف و در قالب اندیشه‌های بسیار گوناگونی سازمان‌دهی می‌شوند. پاسخگویی به این حملات رسالت اصلی نویسنده لیبرال این کتاب را تشکیل می‌دهد.

خاستگاه‌های این اندیشه‌ها، دیدگاه‌های فلسفی، اجتماعی و سیاسی ضد لیبرالی است که در اواسط و اواخر قرن بیستم شدیداً تحت تأثیر نظرات مارتن هیدگر قرار داشته‌اند. در آمریکا نیز حکومت مدرنیته با تأثیرپذیری از آراء وی، از سوی اندیشمندی چون هانا آرت و لئو اشتراوس صورت گرفت. بدین ترتیب فراموشی وجود در نزد آنان به عقول‌های میل شد که در آن تاهی و زوال موران مدرن ناشی از نادیده گرفتن مفهوم کلاسیک حقوق طبیعی (لئو اشتراوس) و دولتشهر یونانی (آرت) قلمداد می‌شد. متعاقباً آدرنو، مارکوزه و سایر اعضای مکتب فرانکفورت به ناسی از هیدگر، آسان مرون را به خاطر در پیش گرفتن نگرش ایزاری به جهان و بی‌جرمی به طبیعت به باد حمله گرفتند. نسیم این حملات به تدریج در دانشگاه‌ها و محافل فکری آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز ویران گرفت. ولی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ یکان حملات از مدنیته منوجه لیبرالیسم گردید. در اینجا با آراء افرادی چون السدر مک اینتایر و روبرت اونگر (Robert unger) آشنا می‌شویم که از دیدگاه‌های مختلف به اندیشه لیبرالی هجوم می‌برند. مک اینتایر با تحقیر «حرد سکولار» و مفهوم «دموکراتیک فرد» به تمجید از «اقتدار» می‌پردازد و «دنگر با کنار گذاشتن جنبه‌های سنت‌گرایانه اندیشه خود، از دیدگاهی شدیداً نتیجه‌ای، اراده نامحدود، خلافت انسان و گشودن امکانات جدید به روی فرد را مورد تأکید قرار می‌دهد. بسیاری از انتقادات مطرح شده در مورد لیبرالیسم نکته‌نانه‌ای در بر ندارد. در این راستا، مک اینتایر با رضایت خاطر آراء ارسطو و آکویناس را مورد

استفاده قرار می‌دهد.

دیگر اندیشمندان ضد لیبرال متقدم لیبرالیسم، اجتماع را مکان گردهم‌آبی صرف افراد برای تأمین خواسته‌ها و نیازهای فردیشان می‌داند. از نظر آنها اندیشه لیبرالی با تلقی اتم‌باورانه از جامعه، آن را به عرصه جلال منافع شخصی افراد بیگانه از یکدیگر مبدل می‌سازد. لیبرالیسم با قطع پیوند فرد و اسلاف تاریخی و طبیعی آن، زمینه گسست پیوندهای مشارکتی، خانوادگی و نهایتاً تمام سنت‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد.

مؤلف با طرح نظرات مختلف این اندیشمندان در کنار یکدیگر نمی‌خواهد چنین القا کند که تمامی آنها فاشیست بوده و یا با آن هم‌دلی می‌کنند. بلکه وی معتقد است آنها به جذب و بازتولید گفتاری اقدام کرده‌اند که از تأمل در ریشه‌های تاریخی و

نیعمت منطقی آن غفلت ورزیده‌اند. به اعتقاد نویسنده گرچه آنان مدام دربار ست و ریشه‌دار بودن انسان در آن، و کمرنگ شدن آگاهی تاریخی انسان در دوران مدرن فغان برمی‌آورند اما اشتباهی به خاستگاه اندیشه خود نمی‌کنند. با این همه هولمز بر این گمان است که تمجید و ستایش بسیاری از این متفکرین از مفهوم جامعه یا اجتماع مترادف با دولت‌گرایی، بیرونی از یک رهبر، و یا تعقیب دیوانه‌وار مخالفین سیاسی برای نابودی آنها نیست.

نویسنده در ادامه با پراختن بیشتر به سر منشأ این اندیشه‌ها، به دو تقیصه دیگر آنها نیز اشاره می‌کند: خصصت غیرواقع بینانه و فاقد جذابیت بدیل‌های سیاسی که این متفکران عرضه می‌کنند و مهم‌تر از همه ناسازگاری ذاتی استقلال‌های آنها. از نظر وی، بدون تردید نهادها و جوامع لیبرالی دارای نقاط ضعف متعددی هستند که هیچ متفکر لیبرالی متکر آنها نبوده و آنها را بری از انتقاد نمی‌داند.

هولمز برای هرگونه نقد کارآمد و مؤثر لیبرالیسم، میان دو مقوله تمایز قایل می‌شود: نظریه‌های لیبرالی و جوامع لیبرالی. زیرا به اعتقاد وی لیبرالیسم (آرمانی است که هنوز به طور کامل تحقق نیافته است، بنابراین نقد هم‌زمان این دو مقوله (به گونه‌ای که خود توضیح می‌دهد) اشتباهات و سوءفهم‌های زیادی را موجب خواهد شد و البته مشخصه تفکر ضد لیبرالی نیز خطای این دو مقوله و عدم تفکیک آنها از یکدیگر است. به گمان هولمز، چنین اختلافی در طرح

به عقیده اندیشمندان ضد لیبرال، لیبرالیسم با تلقی اتم‌باورانه از جامعه، آن را به عرصه جلال منافع افراد بیگانه از یکدیگر مبدل می‌سازد و زمینه گسست پیوندهای مشارکتی، خانوادگی و نهایتاً تمام سنت‌های اجتماعی را فراهم می‌آورد

نویسنده به دو تقیصه عمده اندیشه‌های ضد لیبرالی اشاره می‌کند: خصصت غیرواقع بینانه و فاقد جذابیت بدیل‌های سیاسی که این متفکران عرضه می‌کنند و مهم‌تر از آن، ناسازگاری ذاتی استقلال‌های آنها

هولمز، مخالفان لیبرالیسم را نه افرادی فاسد، بیمار و یا

شیطان زده بلکه متفکرینی می‌داند که نظراتشان،

علیرغم بصیرت‌های درست و جالبی که دربردارند،

در اغلب موارد ناسازگار و خطاست

بحث، پیامد عمل ناخوشایندی خواهد داشت. بدین مضمون که ارزیابی نقادانه جامعه لیبرالی در پرتو اندیشه‌های لیبرال مورد توجه قرار نمی‌گیرد، اما باید گفت اگر جامعه‌ای که خود را لیبرال می‌داند حق رای یکسان یا برابری در مقابل قانون را تأمین نهد و یا زنان، سیاهپوستان و اقلیت‌های مذهبی را از حقوق نهادین تمام شهروندان محروم سازد، قطعاً برخلاف هنجارهای اندیشه لیبرال عمل کرده است. بدین ترتیب هرگونه ناراضی‌رایی درخصوص عملکرد ظاهری جوامع لیبرال در صورتی که از قواعد و هنجارهای لیبرال متمایز نگردد، نهایتاً نگرش متفکرین ضد لیبرالی را به همراه خواهد داشت که تمامی نواقص اجتماعی را پیامد منطقی تحقق آرمان‌های لیبرالی می‌دانند.

نقد نظریه‌پردازان لیبرال به اندازه نقادی جوامع لیبرال ضروری است و این رویه را حتی می‌توان در دستور کار اندیشه لیبرالی نیز قرار داد. در این راستا می‌توان به حملات هیوم علیه نظریه «قرارداد اولیه» لاکه، انتقاد میل از بنیام و انتقادات متقابل کانت و فایده‌گرایان از یکدیگر اشاره کرد. نکته دیگر گزار زمان است که بسیاری از پوس‌ها و مسائل مبرم کنونی را در نزد نظریه‌های قرن هجدهمی بی‌اسخ می‌گازد؛ افزایش جمعیت، مهاجرت گسترده، گسترش سلاح‌های هسته‌ای، تروریسم، تخریب محیط‌زیست و منابع طبیعی و غیره. هولمز خاطرنشان می‌سازد که نگرش متفکرین ضد لیبرال ناظر بر پیدا کردن نقاط ضعف یا آشکار

ساختن و زدودن غبار زمان از اندیشه‌های لیبرالی نیست بلکه عمدتاً معطوف به کشف «ریشه‌های بروز بحران معاصر» است (مفهومى که در قالب فلسفی از سوی هایدگر مطرح شد). بدین ترتیب آنها لیبرالیسم را یگانه منشأ پیدآمدن مشکلات و مسائل دنیای جدید دانسته و در نتیجه برای فهم این معضلات بررسی شاوذهای فلسفی مدرنیته را ضروری می‌دانند.

هولمز تحلیل و تفسیر آثار کلاسیک لیبرالی، در شکل خصمه آن‌را، صورت اصلاح شده جامعه‌شناسی می‌داند. به گمان وی این فرضی که بخش اعظم آسیب‌های اجتماعی، ناشی از خطاها و اشتباهات نظری (لیبرالیسم) هستند بررسی‌ها و مطالعات نظری را در نزد ضد لیبرال‌ها از جذابیت زیادی برخوردار می‌سازد. هر چند جنبه

انتقادکننده آنها ضعیفتر باشد. کارل اشمیت و لئو اشتراوس، علیرغم تمام اختلاف‌های موجود میان اندیشه‌هایشان، در پیشش این فرضی اساسی سهیم بوده و لیبرالیسم را ایندولوژی تساهل و تسامح افراطی و هر چه پادایب معرفی می‌کنند. نویسنده یکی از اهداف اصلی خود در این کتاب را نفی چنین اتهامی قرار می‌دهد. هولمز اظهار امیدواری می‌کند که پاسخ او به این اتهام هم جنبه استقلال داشته و هم سندی و ارجاع کافی به آثار آنها را به همراه داشته باشد. وی «مخالفان لیبرالیسم را نه افرادی فاسد، بیمار و یا شیطان زده بلکه متفکرینی می‌داند که نظراتشان علیرغم بصیرت‌های درست و جالبی که دربردارند، در اغلب موارد ناسازگار و خطا می‌باشند» و بدین‌ترتیب خود را از انبای نقش نامستقیمی که مخالفین را محکوم می‌کند معاف می‌داند.

بحث دربارهٔ صحت و سقم تفسیر، ارجاعات و واقع‌نمایی تلقی هولمز در خصوص نظریه لیبرالی و طیف وسیع مخالفان آن، گفتار چنانگانه‌ای را می‌طلبد. بر دیدگاه‌های او درخصوص نظریه و پرابند لیبرالی و تفکیک قاطع آنها از یکدیگر، به لحاظ روش‌شناختی ایرادات زیادی می‌توان وارد ساخت که طرح آنها به زمانی موکول می‌شود که ترجمه این کتاب جامعه طبع بر نین کرده و در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد.